

Appropriate Research Method(s) in Information Science as an Interdisciplinary Science: A Look at Epistemological Foundations

Mahdi Zeynali Tazehkandi¹
Mohsen Nowkarizi²
Hassan Behzadi³

Abstract

The purpose of the study is to identify the appropriate research method(s) for interdisciplinary sciences, including knowledge and information science. In this regard, this is an analytical review article concerning some important philosophical schools related to research methods in which the characteristics of each philosophical school is mentioned and discussed. The findings show the positivist, pragmatist, realistic and Parmenides philosophical schools may be regarded as reductionist approaches which tend to discover the laws of nature; the existentialist and Heraclitus philosophical schools are holistic which tend to consider the change of entities. Since, it is the nature of the problem and the subject of the research that determine the appropriate research method and philosophy; Hence, for interdisciplinary sciences that often have complex, multi-faceted problems, the use of dual philosophical schools such as Plato's philosophy (the composite approach) is more appropriate. It seems awareness of the fact that every research follows a series of philosophical assumptions has implications on how problems in the knowledge and information science should be studied.

Keywords: interdisciplinary, research method, multifaceted subject, knowledge and information science, epistemology.

1. PhD Student in knowledge and information science, Department of knowledge and information science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, (Corresponding Author), Email: ma.zeynali@mail.um.ac.ir

2. Associate Prof of knowledge and information science, Department of knowledge and information science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran , Email: mnowkarizi@um.ac.ir

3. Assistant Prof of knowledge and information science, Department of knowledge and information science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran Email: hasanbehzadi@um.ac.ir.

روش پژوهش مناسب در علم اطلاعات و دانش‌شناسی به مثابه علمی بین رشته‌ای: نظری به مبانی معرفت‌شناختی

مهدی زینالی تازه‌کندی^۱

محسن نوکاریزی^۲

حسن بهزادی^۳

چکیده

هدف از این مطالعه این است که روش یا روش‌های پژوهش مناسب برای علوم بین رشته‌ای شناسایی شوند که علم اطلاعات و دانش‌شناسی نیز در این حوزه قرار دارد. از این رو، این یک مقاله مروری تحلیلی است که به برخی از مهم‌ترین مکتب‌های فلسفی مرتبط به روش پژوهش پرداخته و ویژگی هر کدام از آنها بحث شده است. یافته‌ها حاکی از آن است که می‌توان مکاتب فلسفی پوزیتیویستی، پراگماتیستی، رئالیستی و پارمیندسی را دارای رویکرد تقلیل‌گرا دانست که به کشف قوانین حاکم بر طبیعت علاقه‌مندند؛ در حالی که مکاتب فلسفی اگزیستانسیالیستی و هراکلیتوسی را کل‌گرا دانست که به تغییر و تفاوت موجودیت‌ها توجه دارند؛ از آنجایی که این ماهیت مسئله و موضوع پژوهش است که فلسفه و رویکرد پژوهشی مناسب را معین می‌کند. از این رو برای علوم بین رشته‌ای که اغلب دارای مسائل و موضوع‌های پیچیده و چند وجهی می‌باشند، استفاده از مکاتب فلسفی دوگانه محور افلاطونی و روش ترکیبی برای حوزه‌های بین رشته‌ای مناسب‌تر است. به نظر می‌رسد، آگاهی از این واقعیت که هر پژوهشی از یک سلسله مفروضات فلسفی پیروی می‌کند، در رابطه با اینکه چگونه باید بسیاری از مسائل اصلی رشته علم اطلاعات و دانش‌شناسی مطالعه شود، کاربرد دارد.

کلیدواژه‌گان: بین رشته‌ای، روش پژوهش، موضوع چند وجهی، علم اطلاعات و دانش‌شناسی، معرفت‌شناختی.

۱. دانشجوی دکتری علم اطلاعات و دانش‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)؛ ma.zeynali@mail.um.ac.ir

۲. دانشیار رشته علم اطلاعات و دانش‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد؛ mnowkarizi@um.ac.ir

۳. استادیار رشته علم اطلاعات و دانش‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد؛ hasanbehzadi@um.ac.ir

اگر رشته‌ای با رشته دیگر ارتباط برقرار نماید، میان رشته‌ای خوانده می‌شوند. به بیان دیگر رشته‌های میان رشته‌ای فراگردی برای پاسخ به یک سؤال، حل یک مسئله و یا پرداختن به موضوعی است که به دلیل پیچیدگی یا گسترش آن نمی‌توان با یک رشته تخصصی به طور دقیق به مطالعه آن همت گماشت (اسدنیا و شعبانی، ۱۳۹۵)؛ از این‌رو، رشته‌های دارای ماهیت بین‌رشته‌ای تلاش کرده‌اند تا نظریات بنیادین موجود در سایر حوزه‌ها را در مطالعات خود وارد کرده و آنها را مورد بررسی قرار دهند که حوزه علم اطلاعات نیز از این امر مستثنی نبوده است. این امر سبب شده است تا نظریه‌های موجود در سایر حوزه‌ها وارد حیطه علوم اطلاعات شوند. در همین راستا، جمالی مهمویی (۱۳۷۰) با بررسی استنادات مقالات منتشر شده رشته علم اطلاعات و دانش‌شناسی، این رشته را در ارتباط با رشته‌های علوم اسلامی، رایانه، تربیتی، اجتماعی، ارتباطات، پزشکی، مدیریت، زبانشناسی، اقتصاد، روانشناسی، تاریخ و ادبیات می‌داند. افزون بر این، پرتو و گل‌تاجی (۱۳۹۰) بررسی نظریه‌های موجود در رشته علم و اطلاعات نشان دادند که نظریه‌های این رشته از رشته‌های فلسفه، ارتباطات، ریاضی، رایانه، شیمی، زیست‌شناسی، روانشناسی، مدیریت، جامعه‌شناسی و الکترونیک گرفته شده است. از این میان، رشته علم اطلاعات و دانش‌شناسی با رشته فلسفه ارتباطی قوی دارد. فلسفه در جستجوی حقیقت و صداقت، همه چیز را مورد تردید قرار می‌دهد. انسان‌ها در زندگی، اهداف، اعتقادات و باورهای خویش تأمل و تعمق می‌کنند. در تعمق جدی، بی‌شک در مبادی و بنیان‌هایی که این مباحث را هدایت و اداره می‌کنند، عمیقاً کاوش می‌کنند (دو بییر^۱، ۲۰۱۵). به‌صورت رایج می‌توان فلسفه را به سه حوزه اصلی تقسیم کرد: الف) حوزه متافیزیک که شامل مباحث هستی و انواع هستی است؛ ب) حوزه اخلاق، در این حوزه مباحثی نظیر چه چیز خوب است و مردم باید چگونه رفتار کنند، مطرح می‌شود؛ و ج) حوزه معرفت‌شناسی، این‌که شناخت چیست (ماهیت شناخت) و چگونه می‌توان به آن رسید (حصول شناخت)، موضوع حوزه معرفت‌شناسی است (فاللیس^۲، ۲۰۰۶).

1. De Beer
2. Fallis

در پیوند فلسفه و سایر حوزه‌ها می‌توان گفت که علوم مختلف در دامن فلسفه متولد شده، رشد کرده و تبدیل به علمی مجزا شده‌اند. با وجود این، پرسلی^۱ در مورد معرفت‌شناسی به این مسئله اعتقاد ندارد؛ چراکه از نظر وی معرفت‌شناسی مربوط به نظریه دانش است، که در حوزه علم اطلاعات زاده شده و سپس در فلسفه پدیدار گشته است و دانش و اطلاعات موضوع حوزه علم اطلاعات است (پرسلی ۲۰۰۶ نقل در بهزادی، ۱۳۹۱). در همین راستا، ابرامی (۱۳۸۶) از برجستگان رشته علم اطلاعات و دانش‌شناسی ایران در طول سال‌ها بر شناخت‌شناسی و دانش‌شناسی به عنوان بنیان و اساس این رشته اصرار ورزیده است. همچنین، با مرور متون فلسفی مشخص می‌شود که از ابتدای پیدایش فلسفه، فیلسوفان باستان نیز به نظریه دانش پرداخته‌اند و هرچا سخن از فلسفه بوده، سخن از دانش نیز به میان آمده است. در هر صورت، اینکه معرفت‌شناسی در حوزه فلسفه متولد شده است یا در حوزه علم اطلاعات، حاکی از رابطه تنگاتنگ فلسفه و حوزه علم اطلاعات در موضوع معرفت‌شناسی است. به قول دیک و ویکرت^۲ (۲۰۰۳) فلسفه و علم اطلاعات و دانش‌شناسی با یکدیگر اشتراکات زیادی دارند و چگونگی کسب اطلاعات و دانش را می‌توان موضوع مشترک فلسفه و علم اطلاعات و دانش‌شناسی معرفی کرد. از آنجایی که موضوع معرفت‌شناسی بحث درباره ماهیت شناخت و چگونگی رسیدن به شناخت است، بر این اساس و آنچه در بالا گفته شد، می‌توان گفت که پیشنهاد روش پژوهش و روش‌شناسی، موضوع مشترک فلسفه و علم اطلاعات و دانش‌شناسی است. بر این مبنای پژوهش درباره روش پژوهش یکی از موضوعات رشته علم اطلاعات و دانش‌شناسی است. از سویی دیگر از آنجایی که رشته علم اطلاعات و دانش‌شناسی از جمله علوم بین‌رشته‌ای است (اسدنیا و شعبانی، ۱۳۹۵) پرداختن به روش پژوهش مناسب برای حوزه‌های بین‌رشته‌ای به خصوص علم اطلاعات و دانش‌شناسی ضرورت دارد. یورلند^۳ (۲۰۰۵) نیز در این زمینه بیان می‌دارد که در زمان‌های قدیم موضوع فلسفه علم پرداختن به نظریه و روش‌شناسی بود و پژوهشگران سایر علوم نیز درگیر پژوهش‌های کاربردی و عملی بودند، اما امروزه نظریه‌ها و روش‌شناسی‌های مختلف در هر رشته‌ای توسط صاحب‌نظران آن رشته توسعه می‌یابد. در نهایت وی معتقد است که برای

-
1. Presley
 2. Dick & Weckert
 3. Hjørland

انجام پژوهش‌های قوی در رشته علم اطلاعات و دانش‌شناسی، نیاز به پژوهشگرانی است که هم در فلسفه علم (معرفت‌شناسی و روش‌شناسی) و هم در علم اطلاعات مهارت داشته باشند. از این‌رو، وی تاکید می‌کند که رشته علم اطلاعات نیازمند توسعه مباحث نظری و فلسفی است. در همین راستا شرا (۱۳۸۲) به نقل از بیدل^۱ اعتقاد دارد که «اغلب به این نکته اندیشیده‌ام که چقدر جالب‌تر می‌بود اگر آنانی که علم را خلق کرده‌اند، به جای آنکه آن را به شکلی منطقی و رسمی در مقاله‌های علمی خود گزارش کنند، بگویند چگونه خلق این علم به وقوع پیوسته است». این مسئله در مورد اجزای مختلف علوم نیز صدق می‌کند، آنگونه که در بحث روش‌شناسی نیز داوری اردکانی (۱۳۷۷) معتقد است که «مسئله علم جدید از روش جدا نیست و این خیلی مهم است که بدانیم علم با روش چه نسبتی دارد». در این زمینه، پژوهشگران مختلفی به اهمیت فلسفه علم در سایر علوم اشاره کرده‌اند که رشته علم اطلاعات و دانش‌شناسی نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. به عنوان نمونه‌ای کوچک، پژوهشگرانی چون شرا (۱۳۸۲) معرفت‌شناسی در کتابداری، یورلند (۲۰۰۴) مکتب فلسفی رئالیستی، ثورنلی و گیب^۲ (۲۰۰۷) فلسفه دیالکتیکی و زینالی، نوکاریزی و بهزادی (زودآیند) فلسفه پراگماتیستی را در حوزه علم اطلاعات به بحث گذاشته و تلاش کرده‌اند رابطه بین علم اطلاعات و دانش‌شناسی و فلسفه را تبیین کنند. اما در حوزه توجه به مبانی معرفت‌شناسی روش‌های پژوهش در رشته علم اطلاعات و دانش‌شناسی به مثابه یک رشته بین‌رشته‌ای، منابع چندانی وجود ندارد.

متدولوژی یا روش‌شناسی یکی از شیوه‌هایی است که در قرون اخیر خود به صورت علمی نوین مطرح گردیده است. در واقع، هر پژوهشی که انجام می‌شود، متشکل از مجموعه فعالیت‌های منظم و منطقی است که پژوهشگران برای پاسخگویی به سؤالات موجود در ذهن خود از آنها استفاده می‌کنند. آنچه پژوهش‌های علمی را از پژوهش‌های غیر علمی متمایز می‌کند، مسیر و روش‌هایی است که در پژوهش به کار گرفته می‌شود (خادمی، ۱۳۸۵). بخش عمده‌ای از زیرساخت هر پژوهش علمی را مسایل فلسفی و معرفت‌شناسی تشکیل می‌دهد؛ زیرا ماهیت شناخت و نحوه دستیابی به شناخت و دانش از مسائل عمده و مهم هر پژوهش

-
1. Beadle
 2. Thornley, Gibb

است. از آن جایی که فیلسوفان در طی چندین قرن به مباحث معرفت و شناخت پرداخته‌اند، از این رو مکاتب فلسفی مختلفی پدید آمده است. با توجه به مکاتب فلسفی موجود، پژوهشگران رشته‌های مختلف با توجه به اصول معرفت‌شناسی رویکردهای پژوهشی متفاوتی را در رشته خود پیشنهاد داده‌اند. از این رو در این نوشتار قصد آن است تا دیدگاه هرکدام از مکاتب فلسفی در مورد معرفت‌شناسی تبیین، تحلیل و به صورت انتقادی بررسی و سپس با توجه به ماهیت بین‌رشته‌ای علم اطلاعات و چندوجهی و پیچیده بودن مسائل آن و مطابقت ماهیت حوزه علم اطلاعات با نگرش فلسفی مکاتب یاد شده، در نهایت روش پژوهش مناسب برای این حوزه پیشنهاد شود.

دیدگاه فلاسفه باستان

در عهد باستان دو نحله فکری مهم در رابطه با ثبات یا تغییر در جهان وجود داشته است که در رأس آن می‌توان به دو فیلسوف پارمنیدس^۱ و هراکلیتوس^۲ اشاره کرد. در همین راستا، ابتدا به نظرات پارمنیدس و هراکلیتوس اشاره و سپس دیدگاه افلاطون تشریح شده است. هراکلیتوس نماد اندیشه کثرت‌گرا محسوب می‌شود. به بیانی دیگر، هستی در جنبش، دگرگونی و اضداد است (گراهام^۳، ۲۰۱۶). نظریه وی که عمدتاً هراکلیتوس را با این نظریه می‌شناسند، این است که همه چیز در تغییر و سیلان مطلق است و هیچ ثبات و پایداری وجود ندارد و همواره این جمله معروف منسوب به او نیز به طرق مختلف بازگو می‌شود که «در یک رودخانه نمی‌توان دو بار وارد شد، چون همواره آب رودخانه در حال گذر و جریان است» (فریمن^۴، ۱۹۸۳؛ قرائی، ۱۳۸۳). از نظر وی هیچ چیزی قابل شناخت نیست (گراهام، ۲۰۱۶). در مقابل، از نظر پارمنیدس هرگونه کثرت، حرکت و تغییر توهمی بیش نیست و جهان صرفاً یک کل واحد، متصل، توپُر و مطلقاً صُلب است (فریمن، ۱۹۸۳). به بیانی دیگر، فیلسوفان الثا هستی را یکتا، بی‌حرکت و دگرگونی‌ناپذیر می‌شمردند (شرف خراسانی، ۱۳۵۵؛ قرائی، ۱۳۸۳). نظریه پارمنیدس را می‌توان به اجمال برمدار «آنچه هست» استوار ساخت، «که چون

-
1. Parmenides
 2. Herakleitos
 3. Graham
 4. Freeman

وجود دارد، پدید نیامده و تباهی ناپذیر، کل، یگانه و بی حرکت است» (گاتری، ۱۳۷۸ نقل در اردبیلی، ۱۳۹۳). پس با وجود موضوعی ثابت که همان هستی است، دیدگاه دو نحله فکری مغایر با هم به نظر می‌رسند. حال باید توجه کرد که آیا افلاطون به یکی از دو نحله فکری خواهد گروید یا به دنبال راه سومی خواهد بود که نه وحدت و ثبات و نه کثرت و حرکت را نادیده بگیرد.

مطابق نظر افلاطون، فیلسوف که دانش و فهم و تعقل را بر همه چیز برتری می‌نهد، نه ادعای کسانی را می‌تواند بپذیرد که کل موجود را (اعم از اینکه آن را واحدی بدانند یا مجموعه‌ای از اندیشه‌های کثیر) بی حرکت می‌دانند و نه سخن کسانی را که آن را متحرک می‌شمارند، بلکه ناچار است چون کودکان هر دو را بخواهد یعنی بگوید که موجود و کل، هم بی حرکت است و هم متحرک (افلاطون، ۱۹۱۴). بنابراین با مرور کتب افلاطون (۱۹۱۴) و مطالعاتی نظیر بروکز^۱ (۱۹۸۰)، انس^۲ (۲۰۰۳)، فتحی (۱۳۸۶)، فتحی و موسی‌زاده (۱۳۹۰)، صیدی و دیرباز (۱۳۹۴) و دادبه (۱۳۸۰) می‌توان نتیجه گرفت که افلاطون، فیلسوفی دوگانه‌گرا و جامع‌نگر است که نظریه وی هم سیالیت هراکلیتوسی و هم ثبات پارمنیدسی را در خود جای داده است. براساس نظر افلاطون هر چیزی در این عالم با ایده‌ای در عالم مُثُل ارتباط دارد یا بهره‌ای از آن است (صابری و رزنه، ۱۳۹۲). به بیان دقیق‌تر، می‌توان کثرت موجود در عالم محسوس را با توسل به اندیشه واحد رفع کرد. این نکته ما را به همان بحث پیشین میان وحدت پارمنیدسی و کثرت هراکلیتوسی بازمی‌گرداند. افلاطون کثرت هراکلیتوسی را می‌پذیرد، اما آن را صرفاً به جهان محسوس، یعنی قلمرو فنا و زوال محدود کرده و ضمن ترکیب با نظریه انسان معیاری پروتاگوراس، آن را در محدوده معرفت حسی تفسیر می‌کند (بختیاری، ۱۳۹۴). به تعبیر استیس^۳، افلاطون دیدگاه هراکلیتوس را می‌پذیرد که شدن یا صیوررتی مطلق وجود دارد و آن را با جهان محسوس پیوند می‌دهد که هیچ چیز ثابت و دائمی را در بر نمی‌گیرد، بلکه جریان‌ی است پیوسته و مداوم». از سوی دیگر وی وحدت پارمنیدسی را نیز می‌پذیرد، اما آن را نیز به عالم عقل، عالم حقیقی، یا همان عالم مُثُل محدود کرده و استدلالات پارمنیدس مبنی بر ثبات و وحدت «وجود» را به وجود ایده‌ها پیوند می‌زند (اردبیلی، ۱۳۹۳).

1. Brookes
2. Annas
3. Stace

واژه ایده و ایدوس به معنای صورت، نمود، نوع، گونه، شکل، سبک، کیفیت، طبقه، مفهوم، آنچه دیده می‌شود، الگو و طبیعت به کار رفته است. معنای اولیه هر دو واژه بی‌تردید صورت محسوس بوده که به موازات مباحث عقلانی در نظام‌های فلسفی پیش از افلاطون معنای معقول‌تری یافته است. در همه این کاربردها معنای دیدن محفوظ مانده به گونه‌ای که معنای معقول بر معنای محسوس غلبه کرده است (صیدی و دیرباز، ۱۳۹۴)؛ در همین راستا، فتحی (۱۳۸۵) معتقد است که هر چه معنای واژه فنی‌تر و اصطلاحی‌تر می‌شود صبغهٔ «دیده شدن به چشم بصیرت» بر «دیده شدن به چشم بصر» غلبه می‌یابد.

درباره رابطه ایده‌ها با عالم محسوس بهتر است اشاره شود که بر اساس نظر افلاطون (۱۳۸۰) شیء از ایده‌اش بهره‌مند است یا همان‌گونه که در رساله پارمنیدس، سقراط این سخن پارمنیدس را تأیید می‌کند که مثلاً چیزی که از «شبهت» بهره دارد، به علت بهره داشتن از آن، «شبهه» می‌شود و آنچه از «بزرگی» بهره دارد؛ به علت این بهره‌مندی، «بزرگ» می‌شود و چیزهایی که از «عدل» یا «زیبایی» بهره دارند؛ به علت بهره داشتن از آنها عادلانه یا زیبا می‌شوند. برحسب «نظریه مُثل» کسی که به یک اسب می‌نگرد و می‌گوید اسب زیباست، پاسخش بر اساس قرابت یک اسب خاص در عالم واقع به «مثل زیبایی» در قلمرو مُثل است (مارک^۱، ۲۰۰۹). افلاطون اجازه نمی‌دهد که عالم محسوس در برابر عالم معقول قربانی شود. در «تمثیل خط» نیز از هر دو عالم سخن رفته و هر دو وجود داشته و مرتبه‌ای از حقیقت را تشکیل می‌دهند. در «تمثیل غار» هم فیلسوف رهیده از غار به مراتب عالی حقیقت دست می‌یابد و هرگز به این نتیجه نمی‌رسد که غار و زندانیانی وجود نداشته است. بلکه عالم معقول و محسوس را در جایگاه خود دیده؛ و وظیفه خویش می‌داند که به عالم محسوس برگشته و اهل غار را به عالم مُثل هدایت نماید (صیدی و دیرباز، ۱۳۹۴). انسان در معرفت کامل، هستی را در کلیت آن می‌بیند. شناختن کامل، دیدن اشیا در وابستگی آنها به ایده خیر است و انسان در یک نظر پیوند و همبستگی اشیا را درک می‌کند (معصوم، ۱۳۸۴). به بیانی دیگر، انسان وقتی در کثرت وحدت و در وحدت کثرت را ببیند، به معرفت رسیده است (فتحی، ۱۳۸۱) و براساس نظر افلاطون روش رسیدن به معرفت، روش دیالکتیکی است (شرف خراسانی، ۱۳۵۲؛ معصوم، ۱۳۸۴).

1. Mark

روش دیالکتیکی دارای دو مرحله گردآوری و تقسیم است. با مرور مطالعات شرف خراسانی (۱۳۵۲)، درویشی (۱۳۹۰)، معصوم (۱۳۸۴)، فتحی و موسی‌زاده (۱۳۹۰)، فتحی (۱۳۸۱) و صابری و رزقه (۱۳۹۲) می‌توان گفت که از مرحله نخست با عناوین متفاوتی از قبیل گردآوری، ترکیب، روش جمع، دیالکتیک سعودی نام برده شده، ولی مرحله دوم معمولاً با نام تقسیم مطرح شده است؛ مرحله اول را می‌توان استقرا و مرحله دوم را قیاس نامید. در روش دیالکتیکی اعتقاد بر این است که در پژوهش پیرامون یک چیز، هیچ شیوه روشن‌تر و دقیق‌تر از این نیست که از راه نمونه‌های فراوان و مختلف به شناخت صورت واحدی راه یافت و سپس همه نمونه‌ها را نسبت به آن صورت تنظیم نمود؛ به بیانی دیگر، از جزئیات کثیر و پراکنده به وحدت (مثال) رسید (مرحله‌های گردآوری) و سپس از آن وحدت به سوی کثرت‌ها بازگشت (مرحله‌های تقسیم).

پوزیتیویسم (اثبات‌گرایی)

ایزیدور آگوست ماری فرانسوا خاویر کنت^۱، معروف به آگوست کنت^۲ فیلسوف فرانسوی است که بنیان‌گذار جامعه‌شناسی نوین و اندیشه اثبات‌گرایی شناخته‌شده است (بارنس و فلیچر^۳، ۲۰۱۶) اما منشأ بنیان‌های اولیه آن از آرای فلسفی فرانسیس بیکن و دیوید هیوم نشأت می‌گیرد. بیکن بنیان‌گذار فلسفه تجربی است و به پیشرفت آن کمک شایانی کرده است. وی به اصالت تجربه قائل بود و معلومات فطری را انکار می‌کرد و در برابر استدلال‌های منطقی، بر تجربه زنده و مطالعه دقیق طبیعت تأکید می‌کرد (عباسی، ۱۳۸۹). آگوست کنت بررسی پدیده روانی را در حیطه فیزیولوژی و جامعه‌شناسی قرار داد. او معتقد به اصالت جامعه بود، یعنی جامعه را اصل و فرد را فرع می‌دانست (محدث اردبیلی، ۱۳۵۵). نظریه تقدم جامعه بر فرد آگوست کنت، دورکیم و ماکس وبر شاخه‌ای از نظریه پیروان جبر اجتماعی یا نظریه اصالت اجتماعی است. در این نظریه جامعه قبل از فرد وجود دارد و فرد ذره‌ای از انعکاس جامعه‌ای است که در آن به سر می‌برد. جامعه اثر خود را در فرد انباشته و او را تربیت کرده و بر او مسلط است. درکل اصالت با روح جمعی است (مساواتی آذر، ۱۳۷۲). در این مکتب، تنها

1. Isidore-Auguste-Marie-François-Xavier Comte
2. Auguste comte
3. Barnes & fletcher

امور واقع و قابل اثبات، پدیده‌های مشهود و محسوس و مورد اتفاق عموم است (توسلی، ۱۳۷۳). به سخن دیگر، حقیقت عبارت است از آنچه که در اذهان عمومی نقش بسته (دژاکام، ۱۳۷۵) و آنچه آحاد جامعه بر آن توافق دارند، حقیقت است (توسلی، ۱۳۷۳).

منتقدان ایراد می‌گیرند که اگر مردم یک‌زمان هرچند برای مدت یک نسل و حتی به مدت چند سال اندیشه‌ای را بپذیرند و همه بر آن توافق کنند، آن اندیشه حقیقت است؛ حال در صورتی که مردم زمان دیگر آمدند و اندیشه‌ای خلاف آن یافتند، در این صورت کدام یک حقیقت است؟ در توجیه این مسئله، اثبات‌گرایان می‌گویند که در زمان این‌ها حقیقت چیز دیگری است و در آن زمان چون مردم در آن مسئله به آن شکل توافق داشتند، همان حقیقت بوده است. طبق این نظر، دو هزار سال حقیقت این بوده که خورشید به دور زمین می‌چرخد و بعد از زمان کپرنیک و گالیله گفتند که خیر زمین به دور خورشید می‌چرخد (دژاکام، ۱۳۷۵). پس حالا حقیقت این است، زیرا مردم عالم این را قبول کرده‌اند. آن زمان حقیقت آن بوده و اکنون این حقیقت است.

در رابطه با تأثیر مکتب فلسفی پوزیتیویستی (اثبات‌گرایی) و روش پژوهش باید اشاره شود که این مکتب موجب وحدت به کارگیری روش پژوهش در همه علوم شد. مدعیان این مکتب معتقد هستند که تفاوتی بین پدیده‌های اجتماعی و طبیعی وجود ندارد و انسان نیز شی فیزیکی است و باید همانند سایر اجزای جهان فیزیکی مطالعه شود (خادمی، ۱۳۸۵). افزون بر این، در این مکتب اعتقاد بر این است که همه علوم دانش بشری از تجربه نشأت می‌گیرند و قضایایی که قابل تأیید تجربی نیستند، فاقد معنا هستند. در مکتب پوزیتیویسم، شناخت روندی جبری است و مغز انسان در آغاز تولد همچون صفحه سفیدی است که معلومات حسی خود به خود بر آن نقش می‌شود، و فعالیت ذهن اندیشه و خرد در این نقش بندی بی‌اثر هستند؛ از این رو تأثیر ذهنیت پژوهشگر بر گردآوری داده‌ها و تحلیل و تفسیر نتایج پژوهش نادیده گرفته می‌شود. در این مکتب، تجربه نیز همان ادراکات حسی فردی است که یگانه جهان واقعی تلقی می‌شود در همین راستا تجربه به عنوان روش اساسی گردآوری داده شناخته می‌شود. همچنین در این مکتب گردآوری داده‌ها به منظور تعمیم داده‌ها به جامعه و پیش‌بینی وقوع آینده انجام می‌شود.

پراگماتیسم

پراگماتیسم مکتب فلسفی است که نخست توسط پرس^۱ به سال ۱۸۷۸ مطرح شد و سپس توسط افرادی چون ویلیام جیمز، جان دیویی، آلتور بالفور، فردیناند شیلر^۲ ادامه یافت (خاتمی، ۱۳۸۱). پرس در ژانویه همان سال در مقاله‌ای با عنوان «چگونه افکارمان را روشن کنیم» اظهار داشت که برای بسط یک مفهوم ذهنی فقط لازم است مشخص کنیم که آن مفهوم برای ایجاد چه نوع رفتاری به کار می‌آید، سپس اصل پراگماتیسم مشخص می‌شود (جیمز، ۱۳۷۵).

اصطلاح پراگما از واژه یونانی «Pragma» به معنی عمل^۳ مشتق شده است. پراگماتیسم، دیدگاه روش و فلسفه‌ای است که نتایج عملی اندیشه‌ها و عقاید را به‌عنوان معیار ارزش و صدق آنها به کار می‌برد (خاتمی، ۱۳۸۱). از نظر طرفداران پراگماتیسم، حقیقتی که مفید نباشد، حقیقت نیست (جیمز، ۱۳۷۵). در این تعریف نکته‌ای که به نظر می‌رسد این است که چگونه می‌شود حقیقت، هم حقیقت باشد و هم حقیقت نباشد؛ چون در این تعریف بیان می‌شود که «حقیقتی که مفید نباشد» پس در اینجا یک حقیقتی هست و در صورتی که این حقیقت مفید نباشد، پس آن حقیقت، حقیقت نیست. بنابراین، این تعریف خود تناقض دارد؛ چون حقیقت، هم حقیقت است و هم حقیقت نیست.

مطلب دوم این‌که در این صورت دو نوع حقیقت موجود هست، حقیقت مفید و حقیقت غیرمفید که از نظر طرفداران پراگماتیسم، منظور از حقیقت، همان حقیقت مفید است، در این صورت بازهم تناقض مشهود است. از این رو، درباره مورد اخیر اشاره شود که میان نافع بودن و حق بودن تفاوت وجود دارد. حق بودن به مفهوم نفس‌الامر بودن و رتبه‌ای از وجود را شامل شدن است، ولی مفید بودن یک امر اضافی در رابطه با آن شی است و یک شی می‌تواند حقیقت باشد اما مفید نباشد (دژاکام، ۱۳۷۵). اما تعریف دیگری از حقیقت توسط طرفداران پراگماتیسم وجود دارد و آن عبارت است از اینکه آن برداشت صحیحی که در عمل به کار آید، صحیح و حقیقت است، یعنی به کار آمدن یک شرط است (جیمز، ۱۳۷۵). در این تعریف نیز مثل تعریف قبلی، تناقض مشهود است و در این رابطه باید اشاره شود که حقیقت

1. Peirce

2. William James, John Dewey, Arthur Balfour & Ferdinand Schiller

3. Action

بودن حقایق، نه از آن روست که مؤثر واقع می‌شوند بلکه از آن رو مؤثر واقع می‌شوند که حقیقی‌اند (دژاکام، ۱۳۷۵).

ریچارد رورتی^۱ یکی دیگر از فیلسوفان بزرگ پراگماتیست است. وی معتقد است که باید کل جهان عینی حذف شود و به جای آن از دیدگاه‌هایی سخن گفته شود که فرهنگ ما می‌پذیرد (صادقی، ۱۳۹۲). به بیانی دیگر، حقیقت همانی است که انسان تجربه می‌کند (خاتمی، ۱۳۸۱). خاتمی (۱۳۸۱) در ادامه می‌افزاید که باید ما بینیم حقیقت چگونه ساخته می‌شود و در اینجا باطن اندیشه پراگماتیستی آشکار می‌شود که اصلاً حقیقتی وجود ندارد و ما آن را می‌سازیم و همین جاست که یاسپرس^۲ انتقاد می‌کند که حقیقت ساخته نمی‌شود. پس حقیقتی که امروز برایم حقیقت است با تغییر منافع من، آن دیگر حقیقت نخواهد بود و حقیقت دیگری خواهم داشت، پس این حقیقت نمی‌شود. بنابراین، یاسپرس مفهوم عملی حقیقت را سودمندی می‌خواند و آن را حقیقتی می‌داند که مفید است (نصری، ۱۳۷۵). در نهایت، در پیوند مکتب پراگماتیستی و روش پژوهش به نظر می‌رسد که این مکتب، روش خاصی را برای گردآوری داده‌ها ارائه نداده است بلکه در مقام داوری، ملاک حقانیت پدیده و یا گزاره‌ای را سودمند بودن آن معرفی می‌کند. در واقع از دیدگاه پراگماتیست‌ها، مهم‌ترین موضوع، جداناپذیر بودن نظریه از عمل بوده، درستی نظریه، تنها از طریق استفاده از شیوه‌های علمی (آزمایشی، تجربی و...) و براساس نتیجه‌گیری عملی ارزیابی می‌شوند. پراگماتیسم جهت‌گیری عملی دارد و روش‌های تجربی را تا رسیدن به ارزیابی و اجرا ادامه می‌دهد و بالاخره، تحقیقات به خاطر حل مسائل فوری و اساسی اجتماعات انسانی صورت می‌گیرد. در مکتب پراگماتیسم، علم نیز قدر و اعتبار عملی دارد و هدف علم ماهیت و کنه اشیاء نیست بلکه هدف اصلی علم نیز باید فایده عملی آن باشد.

1. Richard Rorty
 2. Jaspers

اگزستانسیالیسم

اگزستانسیالیسم یکی دیگر از مکاتب مهم فلسفی است که با انتشار دو کتاب معروف یکی به نام «هستی و زمان»^۱ نوشته هایدگر^۲ در سال ۱۹۲۷ و دیگر «بودن یا نبودن» نوشته سارتر^۳ در سال ۱۹۴۳ بیشتر شهرت یافت و مورد توجه قرار گرفت (مردانی نوکنده، ۱۳۸۱). سارتر بارها به صورت مختلف تکرار می‌کند که «من انتخاب‌های خودم هستم» (سارتر، ۱۳۸۷)، پس اصل اساسی اگزستانسیالیسم این است که «بشر هیچ نیست مگر آنچه از خود می‌سازد» (سارتر، ۱۳۴۸). به بیانی دیگر، بشر موجودی است که برای او ماهیتی نمی‌توان قائل شد، بشر همان است که می‌کوشد که باشد، پس وجود مقدم بر ماهیت است (سارتر، ۱۳۸۷). پس طبق نظر سارتر حقیقت چیزی است که توسط انسان ساخته می‌شود. همان‌گونه که قبلاً ذکر گردید این تعریف از حقیقت فقط در مورد حقیقت انسان صادق است نه در مورد همه اشیا و پدیده‌ها. از این رو، در انسان وجود مقدم بر ماهیت است و در اشیا برعکس. هنگامی که شیئی ساخته شد، مثلاً کتابی یا کاردی، این شی به دست صانعی که تصوری از آن داشته، ساخته شده است. سازنده، تصور خود را از کارد، همچنین فن ساخت کارد را که از پیش معلوم بوده در پیش چشم داشته است. بنابراین در اشیا ماهیت مقدم بر وجود است (سارتر، ۱۳۴۸). در پیوند مکتب یاد شده و روش شناسی علوم بهتر است اشاره شود که در این مکتب، موضوع پژوهش اهمیت بسیاری دارد؛ چرا که اگر موضوع پژوهش انسان باشد، انسان خود ماهیت خویش را انتخاب می‌کند و عوامل مؤثر بر پژوهش متفاوت از اشیا خواهد بود؛ درحالی که اگر موضوع پژوهش اشیا باشد، ماهیت اشیا از قبل تعیین شده است. از این رو در این مکتب روش پژوهش در علوم انسانی متفاوت از روش پژوهش در علوم طبیعی خواهد بود. افزون بر این، در این مکتب به تفاوت انسان‌ها و خواسته‌های وی تأکید می‌شود. در نهایت باید یادآوری شود که این مکتب به تفاوت موضوع‌های علوم نظری (انسانی) از طبیعی اشاره دارد که موجب به کارگیری رویکرد کمی در علوم طبیعی و رویکرد کیفی در علوم نظری شد.

1. Sein Und Zeit(Germany)
2. Heidegger
3. Sartre

رنالیسم

رنالیسم یکی دیگر از مکاتب مهم فلسفی است که برحسب این مکتب حقیقت دست‌یافتنی است (صادقی، ۱۳۹۲) و منظور از حقیقت مطابقت امر ذهنی با شیء خارجی است؛ به بیانی دیگر، آنها ملاک حقیقت داشتن قضیه‌ای را مطابقت آن قضیه با آنچه در خارج جریان دارد، تلقی می‌کنند یا اینکه مطابقت فکر با امر واقع، تصور با امر خارجی، مفهوم با مصداق را حقیقت می‌دانند (شریعتمداری، ۱۳۷۷). در واقع، حقیقت، صورت ذهنی واقعیت عینی و خارجی اشیا است که توسط حواس انسان در ذهن منعکس و متصور می‌شود؛ به بیانی دیگر، جنبه و صورت ذهنی اشیا، حقیقت آنها و جنبه عینی و خارج از ذهن اشیا واقعیت آنهاست (فضایی، ۱۳۷۹) پس اگر فکر و بیان و صورت، مطابق با واقع بود، حقیقت است. بنابراین از نظر رئالیست‌ها حقیقت، مفهومی است که با امر خارج از ذهن مطابق باشد و در این تعریف می‌توان به جای امر خارجی، واقعیت و تجربه را به کاربرد (شریعتمداری، ۱۳۷۷).

نقد مطرح بر این دیدگاه آن است که اگر حقیقت، بیان یا مفهوم مطابق با امر واقع باشد؛ پس حقیقت ساخته جمله‌هاست. بنابراین اگر جمله‌ای نباشد، حقیقتی هم وجود ندارد. باید اشاره کرد که همه رئالیست‌ها این تعریف از حقیقت را نمی‌پذیرند اما در اینجا دیدگاه غالب و رایج امروزی آورده شده است که این دیدگاه رئالیستی مطابق نظرات ویلیام الستون^۱ و سایر فیلسوفان همفکر اوست که در بحث درباره حقیقت از نظریه مطابقت^۲ پیروی می‌کنند (صادقی، ۱۳۹۲).

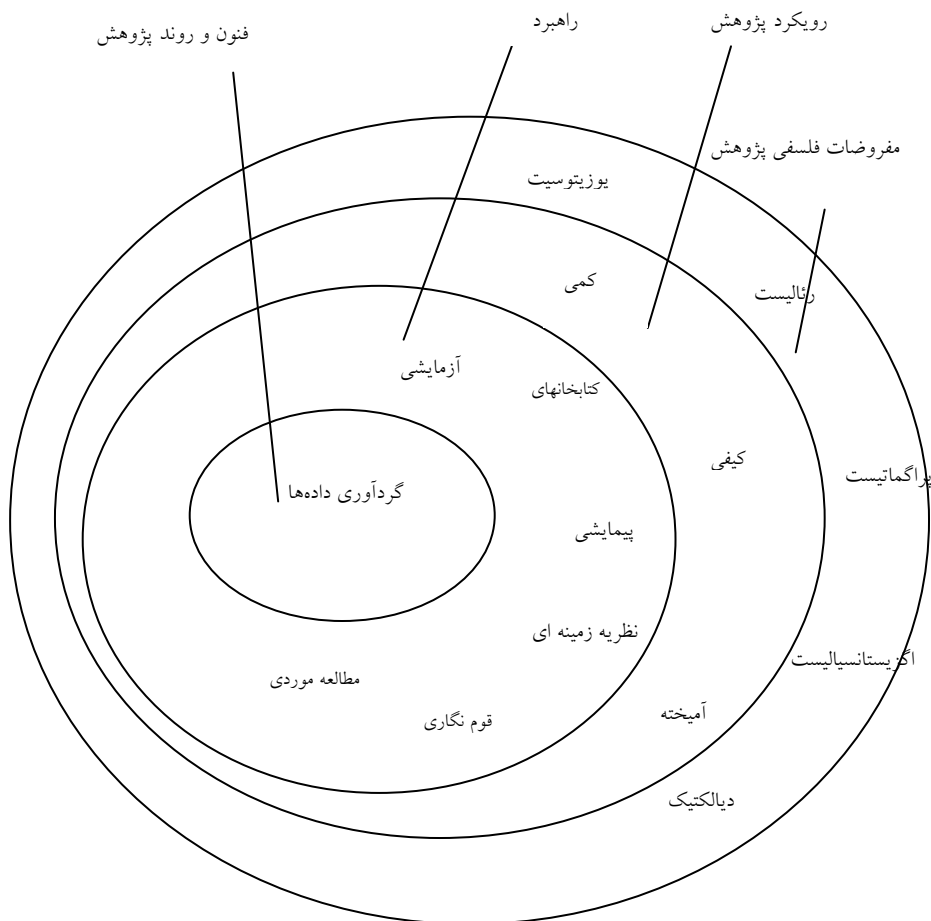
در این مکتب اعتقاد بر این است که جهان مستقل از دانش ما وجود دارد، بنابراین داده‌های گردآوری شده در پژوهش را ساخته و پرداخته پژوهشگر نمی‌دانند اما از سویی دیگر، این دیدگاه نیز بحث می‌شود که انسان جایز الخطاست (چلپی، ۱۳۷۴)؛ از این رو پژوهشگر امکان دارد در گردآوری داده‌ها خطایی انجام دهد، از این رو میتوان سطح اطمینان و درصد خطای مطرح شده در آمار را متأثر از مکتب رئالیستی دانست. افزون بر این تأکید مکتب رئالیستی به ساختار پدیده‌ها و نحوه عمل آنهاست.

1. William Alston
 2. Theory of Correspondence

نتیجه‌گیری

یورلند (۲۰۰۰) با اشاره به سخن مشهور بروکزکه نباید علم اطلاعات انباری از مهارت‌های عملی و غافل از مبانی نظری آنها باشد، انتقاد می‌کند که این حقیقت آشکاری است که رشته علم اطلاعات فاقد نظریه‌های خوب است و نیاز به توسعه مبانی نظری و فلسفی در این رشته احساس می‌شود. چرا که رویکردهای نظری و فلسفی متفاوت موجب به کارگیری روش‌های پژوهش متفاوت برای کشف پدیده‌های ناشناخته می‌شود. همراستا با یورلند (۲۰۰۵ و ۲۰۰۰)، فتاحی (۱۳۹۷) نیز تأکید می‌کند که با وجود برخی نظریه‌های مطرح شده، همچنان نیازمند طرح نظریه‌های نو هستیم تا بتوانیم بسیاری از رخدادها، پدیده‌ها، فراگردها را از ابعاد محتوا، سیاست‌ها، ساختار، و مخاطبان نظام‌مند کرده و تبیین کنیم. حرفه ما، اگر مدعی علمی بودن آن است، سخت به تدوین نظریه‌های نو نیازمند است. این تلاش برای تقویت مبانی و انسجام بین رشته‌ای آن ضروری است. افزون بر این یورلند (۲۰۰۵) معتقد است که برای انجام پژوهش‌های قوی در رشته علم اطلاعات، نیاز به پژوهشگرانی است که هم در فلسفه علم (معرفت‌شناسی و روش‌شناسی) و هم در علم اطلاعات مهارت داشته باشند.

فلسفه علم یک رشته علمی است که در آن به منبع، ماهیت و توسعه دانش پرداخته می‌شود. به بیان ساده، اعتقاد به شیوه‌هایی است که داده‌های مربوط به یک پدیده، باید جمع‌آوری، تحلیل و استفاده شود. اگرچه اندیشه خلق دانش ممکن است امری عمیق و ژرف به نظر به رسد اما خلق دانش، بخشی از انجام هر پژوهش است که هر پژوهشگری در حین انجام پژوهش با آن سروکار دارد. پاول (۱۳۹۰) و دویبیر (۲۰۱۵) تأکید می‌کنند که هر پژوهشگری از یک سلسله مفروضات پیروی می‌کند. حال این سؤال را می‌توان مطرح نمود که آیا بهتر نیست که هر پژوهشگری از مفروضات فلسفی پژوهش خود آگاه باشد و آیا نباید مفروضات هر پژوهشی با ماهیت مسأله پژوهش مطابقت داشته باشد و آیا در غیر این صورت نتایج پژوهش با تردید همراه نخواهد بود. به نظر می‌رسد همین عامل سبب شده است که پژوهشگران برجسته هر رشته‌ای به جستجوی مبانی نظری و فلسفی رشته مورد نظر خود بپردازند و رشته علم اطلاعات نیز از این امر مستثنی نبوده است. در حالت کلی و با توجه مطالب ذکر شده در متن مقاله، می‌توان رابطه بین فلسفه و روش پژوهش را با استفاده از شکل ۱ نشان داد.



شکل ۱- لایه‌های اجرای پژوهش

هر مرحله یا لایه از پژوهش، مبتنی بر مفروضاتی درباره منبع و ماهیت دانش است و مبانی فلسفی، مفروضات مهم هر مرحله یا لایه از پژوهش، مبتنی بر مفروضاتی درباره منبع و ماهیت دانش است و مبانی فلسفی، مفروضات مهم پژوهشگران را منعکس می‌کند که این مفروضات مبنایی برای انتخاب راهبرد پژوهش است. در نهایت می‌توان گفت که نوع فلسفه انتخابی در پژوهش، چگونگی گردآوری داده‌ها را مشخص می‌کند. در حالت کلی مبانی فلسفی شاخه‌های زیادی را در رابطه با طیف وسیعی از رشته‌ها دارد. اگر ماهیت رشته‌ای و مسئله‌ای

با مفروضات فلسفی پژوهش مطابقت داشته باشد، نتایج پژوهش از صحت بیشتری برخوردار خواهد بود.

بر اساس دیدگاه صاحب‌نظران حوزه علم اطلاعات، این حوزه دارای ماهیت بین رشته‌ای بوده و مسائل آن نیز پیچیده و چند وجهی است. بین رشته‌ای اشاره به حوزه‌های نوین دانش دارد که در آن بیش از یک زمینه محض دانشی، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. روش برخورد بین رشته‌ای فرصت عبور از مرزهای سنتی رشته‌های گوناگون دانش را با هدف رسیدن به نتیجه مطلوب در یک رشته فراهم می‌سازد (اسدینا و شعبانی، ۱۳۹۵). به بیان دیگر در حوزه‌های بین رشته‌ای، دانش، روش و تجارب دو یا چند حوزه علمی و تخصصی برای شناخت و حل یک مسئله پیچیده یا معضل اجتماعی چندوجهی تلفیق و ترکیب می‌شود.

مکاتب فلسفی وابسته به محسوسات، روش استقرایی و مکاتب فلسفی وابسته به معقولات، روش قیاسی را برای پژوهش‌ها پیشنهاد می‌دهند. از آنجایی که حوزه علم اطلاعات یک حوزه بین رشته‌ای و چندوجهی است، بنابراین روشی برای این حوزه مناسب است که هم به محسوسات و هم به معقولات توجه داشته باشد. پس اگر براساس طبقه‌بندی گنجی (۱۳۶۵) علوم بشری را بتوان به سه گروه طبیعی، نظری و بین رشته‌ای تقسیم نمود؛ می‌توان گفت که برای حوزه‌های طبیعی الگوی استنتاج استقرایی (مکاتب حس‌محور)، برای حوزه‌های نظری الگوی استنتاج قیاسی (مکاتب عقل‌محور) و برای حوزه‌های بین رشته‌ای الگوی استنتاجی ترکیبی (مکاتب دوگان‌محور) مناسب است که هم به حس و هم به عقل توجه شده باشد.

در مکتب رئالیستی معیار روایی گزاره‌ها، انطباق با واقعیت است. از این رو ضرغامی (۱۳۹۰) معتقد است که مکتب رئالیستی، رویکرد کمی را برای پژوهش‌ها ارائه می‌کند. علی احمدی و غفاریان (۱۳۸۲) بیان می‌دارند که مکتب پوزیتیویستی نیز مبتنی بر نهایت رئالیسم است و به پژوهشگر توصیه می‌شود که صرفاً بر واقعیت‌ها تکیه کند چرا که حقیقت امری عینی است. در همین راستا جیمز (۱۳۷۵)، پیشگام پراگماتیست‌ها معتقد است که حقیقت در عمل به کار می‌آید و با به کار گرفته شدن به عینیت می‌رسد، بنابراین با بررسی عینیت‌ها می‌توان به حقایق رسید. همچنین از نظر پارمیندس، هر چیز معنایی مطلق و دقیق دارد و یک چیز یا هست یا نیست. افزون بر این، از آنجایی که در مکتب پوزیتیویستی، رئالیستی و پراگماتیستی ملاک حقیقت به ترتیب تجربه، انطباق با امر خارج و سودمندی است بدون این که در این مکاتب

به تفاوت موضوع علوم توجه شود؛ از این رو، شاید بتوان گفت که مکاتب فلسفی پوزیتیویستی، پراگماتیستی، رئالیستی و پارمیندسی، مناسب حوزه‌های طبیعی است که رویکرد کمی را برای پژوهش‌ها ارائه می‌کنند. در مقابل مکاتب فلسفی اگزیستانسیالیستی و هراکلیتوسی مناسب حوزه‌های نظری است؛ زیرا این مکاتب فلسفی بر نسبیت و ذهن و تأثیر پژوهشگران در تفسیر عینیت‌ها تأکید دارند. همچنین برای علوم بین رشته‌ای نظیر حوزه علوم اطلاعات که اغلب دارای موضوع‌های پیچیده و چندوجهی هستند، مکاتب فلسفی دوگانه محور نظیر افلاطونی مناسب است. از این رو، برای حوزه علم اطلاعات به خصوص مسائل پیچیده، روش ترکیبی دیالکتیکی که الگوی استنتاج استقرایی-قیاسی دارد، پیشنهاد می‌شود. از سویی دیگر با مرور مکتب‌های فلسفی معاصر (مکتب‌های ذکر شده)، همان‌گونه که یاسپرس انتقاد می‌کند، می‌توان دریافت که این مکتب‌های فلسفی بیش‌تر در مورد اینکه آیا می‌توان حقیقت را تشخیص داد یا نه و ملاک حقیقت، بحث می‌کنند؛ درحالی که در مکتب دیالکتیکی افلاطونی به هر سه مقوله هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی پرداخته شده است و به موضوع چگونگی رسیدن به شناخت نیز توجه شده است.

برای توضیح بیش‌تر باید به مقوله روش و روش‌شناسی اشاره کرد؛ روش، مسیری است که برای تحصیل یک معرفت طی می‌شود و روش‌شناسی معرفتی است که روش موضوع بحث آن است و روش‌شناس با لحاظ مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خود و بر اساس نظریاتی که در حوزه یک علم پذیرفته می‌شود، روش خاصی را شناسایی و توصیه می‌کند (پارسانیا، ۱۳۸۷) اما به نظر می‌رسد، مکتب‌های ذکر شده بدون اینکه حقیقت را بشناسند و توضیحی ارائه دهند که حقیقت چیست، ملاکی برای تشخیص حقیقت ارائه می‌نمایند؛ به بیانی دیگر، هیچ‌وقت توضیح نمی‌دهند که حقیقت چیست، با این وجود، در مورد نحوه تشخیص حقیقت و ملاک حقیقت بحث می‌کنند. سؤالی که به نظر می‌رسد این است که چگونه می‌توان چیزی را شناخت اما روشی برای تحصیل و سنجش آن ارائه کرد؟ به بیان دیگر می‌توان گفت که مکاتب فلسفی معاصر بیش‌تر مباحث خود را در مقام داوری گسترش داده‌اند درحالی که در مقام گردآوری داده، اطلاعات منظمی ارائه نکرده‌اند. از این رو، می‌توان آنها را گذشته‌نگر نامید؛ درحالی که هدف علم، رسیدن به شناخت جهت رسیدن به آرامش و آسایش بشریت است.

جهت درک مسئله ذکر شده در مورد فیلسوفان امروزی یادآوری این نکته ضروری است که باوجود تداوم بحث‌های عینیت و ذهنیت بین فیلسوفان باستان و فیلسوفان امروزی، تفاوت عمده‌ای بین این دو گروه وجود دارد. در طول قرن ۱۹ وجود ذهن جدا از بدن به چالش کشیده شده که این باعث شده تا به یک راه جدید و کاملاً رادیکال تبدیل شود (اولافسون^۱، ۲۰۱۶)؛ همچنین مطهری خاطر نشان می‌سازد که موضوع بحث فیلسوفان باستان با موضوع بحث فیلسوفان امروزی متفاوت است. آنچه آنها عین و ذهن می‌نامند، متفاوت از عین و ذهن فیلسوفان امروزی است (نقل در دژاکام، ۱۳۷۵). در این راستا، صادقی (۱۳۹۲) نیز به‌طور غیرمستقیم به این مورد اشاره کرده و مکتب‌های امروزی را آبخشور نظرات فلاسفه باستان دانسته است و سپس همه مکتب‌های فلسفی را بدون توجه به زمان در همدیگر ادغام کرده است.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که مکتب‌های امروزی برای درک حقیقت قابل استفاده نیستند، بنابراین لازم است به فلاسفه یونان باستان برگشت. زیرا از لحاظ معرفت‌شناختی مشخص شد که مکتب‌های فلسفی معاصر به جای تأمل در ماهیت معرفت (مقام ثبوت) و ارائه توضیحی درباره آن، به موضوع تعیین ملاک معرفت علاقه‌مند هستند؛ درحالی که افلاطون معرفت و تشخیص معرفت را درهم نیامیخته است. وی در ابتدا با طرح نظریه مُثُل، عالم محسوس و معقول را در جایگاه خود دیده است و از هیچ‌کدام غافل نشده است و درنهایت روش دیالکتیکی خود را جهت رسیدن به معرفت ارائه کرده است. روش پیشنهادی وی، روش ترکیبی استقرایی-قیاسی است که به کارگیری آن مناسب حوزه‌های بین رشته‌ای و موضوعات پیچیده و چندوجهی است. در همین راستا، استیگلر^۲ (۲۰۰۳) (نقل در دوبیر، ۲۰۱۵) به اندیشیدن از منظر ترکیبی و نه تعارضی تأکید می‌کند. اندیشیدن تعارضی نوعی اندیشیدن انتقادی است و ویژگی آن طرد، رد، مقایسه و خطی بودن است. هرچند این سبک اندیشیدن کاملاً رایج، از بسیاری جنبه‌ها سودمند است و کارکردهای مهمی دارد، اما برای رسیدن به کمال و جامعیت واقعیت و دانش‌های مربوط به واقعیت نارساست. یک راه مقابله با این مشکل، اندیشیدن به شیوه ترکیبی است. برخورداری از ظرفیت اندیشیدن ترکیبی عبارت از

1. Olafson
2. Stiegler

توانایی یافتن چیزی متفاوت، غیرمنتظره و جدید است. این همان چیزی است که اغلب در ابداعات علمی رخ می‌دهد. البته با توجه به این که گنجی (۱۳۶۵) تقسیم‌بندی علوم بین رشته‌ای را بر اساس موضوع مناسب نمی‌داند، باید اشاره شود که چه بسا امکان دارد که همه موضوعات علوم بین‌رشته‌ای پیچیده و چندوجهی نباشند. در این صورت استفاده از سایر روش‌های موجود نتایج دقیق‌تری را به دنبال خواهد داشت. در نهایت باید اشاره شود که این مسئله پژوهش است که نوع فلسفه و رویکرد پژوهش مناسب را معین و مشخص می‌کند و نمی‌توان تنها یک نوع فلسفه و رویکردی را برای همه مسائل مورد پژوهش تجویز کرد.

منابع

- ابرامی، هوشنگ. (۱۳۸۶). *شناختی از دانش شناسی*، تهران: کتابدار
- اردبیلی، محمد مهدی. (۱۳۹۳). *شرحی بر نظریه مثل افلاطون*، تهران: فلسفه نو
- اسدنیایا، ابوالفضل؛ شعبانی، احمد. (۱۳۹۵). *علم اطلاعات و دانش شناسی به مثابه رشته یا میان رشته: مروری مجدد بر مسئله*، فصلنامه کتابداری و اطلاع رسانی، ۱۹(۳)، ۲۷-۴۳.
- افضلی، جمعه‌خان. (۱۳۸۷). *روش استقرایی از دیدگاه تطبیقی*، معرفت فلسفی، ۵(۳)، ۱۱۷-۱۴۴.
- افلاطون. (۱۳۸۰). *مجموعه آثار*، ترجمه محمدحسن لطفی تهران: خوارزمی
- انس. جولیا. (۲۰۰۳). *درامدی بر افلاطون*، ترجمه ابوالفضل حقیری قزوینی (۱۳۸۸). تهران: امیرکبیر.
- بختیاری، فاطمه. (۱۳۹۴). *تاثیر مفهوم وجود ثابت پارمنیدس و سیلان هراکلیتوس بر وجود شناسی افلاطون*. پژوهش‌های هستی‌شناختی، ۴(۷)، ۱۰۵-۱۲۱.
- برن، ژان. (۱۹۹۵). *سقراط ترجمه ابوالقاسم حسینی پور*. (۱۳۶۶). تهران: انتشارت علمی و فرهنگی
- بهزادی، حسن. (۱۳۹۱). *تأملی بر نقش باورهای معرفت‌شناختی در بازیابی اطلاعات و رفتار اطلاع‌یابی*. نظام‌ها و خدمات اطلاعاتی، ۱(۲)، ۵۹-۷۰.
- پارسانی، حمید. (۱۳۸۸). *رنالیسم انتقادی حکمت صدرایی*. علوم سیاسی، ۱۱(۴۲)، ۹-۳۰

پاول، رونالد آر. (۱۳۹۰). *روش‌های اساسی پژوهش برای کتابداران*، ترجمه نجلا حریری. تهران: آثار نفیس.

پرتو، پردیس و گلناجی، مرضیه. (۱۳۹۰). *ماهیت میان رشته‌ای علوم کتابداری و اطلاع رسانی*، فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، ۳ (۳ و ۲)، ۱۲۱-۱۴۲. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

جمالی مهموثی، حمیدرضا. (۱۳۷۰). *روابط درون رشته‌ای و بین رشته‌ای کتابداری و اطلاع رسانی: مطالعه‌ای استنادی*، فصلنامه مطالعات ملی کتابداری و سازماندهی اطلاعات، ۶۲، ۴۳-۷۵.

جیمز، ویلیام. (۱۳۷۵). *پراگماتیسم*. ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: انتشارات علمی فرهنگی

چلبی، مسعود. (۱۳۷۴). *رنالیسم روش شناختی در جامعه شناسی*، پژوهشنامه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۷، ۵۰-۷۰.

خاتمی، محمود. (۱۳۸۱). *پراگماتیسم و اومانیزم*، فلسفه، ۴ و ۵، ۹۷-۱۱۲.

خادمی، عزت. (۱۳۸۵). *تحولات روش‌شناسی پژوهش در علوم انسانی*، فصلنامه حوزه و دانشگاه، ۱۲ (۴۹)، ۲۵-۴۴.

دادبه، اصغر. (۱۳۸۰). *کلیات فلسفه*. تهران: دانشگاه پیام نور

داوری اردکانی، رضا. (۱۳۷۷). *علم، روش و فلسفه*. نامه فرهنگ، ۳۰، ۶۰-۶۳.

درویشی، داریوش. (۱۳۹۰). *تمایز دیالکتیک سقراط و افلاطون*. منطق پژوهی، ۲ (۲)، ۴۹-۷۵.

دژاکام، علی. (۱۳۷۵). *تفکر فلسفی غرب از منظر استاد شهید مرتضی مطهری* (جلد دوم). تهران: موسسه فرهنگی اندیشه.

زینالی تازه کندی، مهدی؛ نوکاریزی، محسن و بهزادی، حسن. (در دست چاپ). *رویکرد پراگماتیستی در تحلیل مفهوم ربط در بازیابی اطلاعات*، پژوهش‌های نظری و کاربردی در علم اطلاعات و دانش‌شناسی.

سارتر، ژان پل. (۱۳۸۷). *روانکاوی وجودی*، ترجمه احمد سعادت نژاد. تهران: جامی

سارتر، ژان پل. (۱۹۴۶). *آگوستینالیسم و اصالت بشر*، ترجمه مصطفی رحیمی. (۱۳۴۸). تهران: مروارید.

- سلیمانی، نبی‌الله. (۱۳۹۱). رورتی و مسئله حقیقت و عینیت. جستارهای فلسفی، ۲۲، ۷۹-۱۰۱.
- سیدمظهری، منیره. (۱۳۹۲). آرای هراکلیتوس درباره جنبش ذاتی طبیعت و مقایسه آن با دیدگاه ملاصدرا. فصلنامه اندیشه دینی، ۱۳(۲)، ۱۳۳-۱۶۲.
- شراء، جس. (۱۳۸۲). شالوده معرفت شناختی کتابداری. ترجمه رحمت الله فتاحی. کتابداری و اطلاع رسانی، ۶(۱)، ۴۷-۷۹.
- شرف خراسانی، شرف‌الدین. (۱۳۵۲). از سقراط تا ارسطو، تهران: دانشگاه ملی ایران.
- شریعتمداری، علی. (۱۳۷۷). فلسفه: مسائل فلسفی، مکتب‌های فلسفی، تهران: مبانی علوم.
- صابری ورزنده، حسین. (۱۳۹۲). نظریه مثل افلاطونی و سیر آن در فلسفه اسلامی، حکمت اسراء، ۵(۱۸)، ۹۷-۱۲۴.
- صادقی، رضا. (۱۳۹۲). رئالیسم و نهیلیسم: نقادی بر مبانی معرفت‌شناختی ضد رئالیسم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- صیدی، محمود و دیرباز، عسگر. (۱۳۹۴). بازخوانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی دیدگاه مثل. فلسفه و کلام، ۴۷(۹۵)، ۱۰۳-۱۳۴.
- ضرغامی، سعید. (۱۳۹۰). فلسفه پژوهش تربیتی بررسی بنیادهای فلسفی رویکردهای تبیین، فهم و انتقاد و تحلیل نقش و جایگاه هر یک در پژوهش تربیتی، پژوهش نامه مبانی تعلیم و تربیت، ۱(۱)، ۷۵-۹۸.
- عباسی، داوود. (۱۳۸۹). نقد و بررسی تجربه‌گرایی در علوم انسانی، فصلنامه معرفت، ۲(۲)، ۴۴-۳۱.
- عصمتی، سبحان. (۱۳۸۰). گذری بر آرا فلسفی هراکلیتوس، معرفت، ۴۲.
- علی احمدی، علیرضا؛ و غفاریان، وفا. (۱۳۸۲). اصول شناخت و روش تحقیق: با نگاهی به مطالعات تاریخی. فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، ۱۳(۴۶ و ۴۷)، ۲۴۲-۲۶۶.
- فتاحی، رحمت‌الله. (۱۳۹۷). نظریه و نظریه‌پردازی در کتابداری، علم اطلاعات و دانش‌شناسی: کاستی‌ها و قوت‌های ما. سخن هفته لیزنا، شماره ۳۹۰، <http://www.lisna.ir/note/34770>
- فتحی، حسن. (۱۳۸۶). آیا افلاطون مرتبه عالم محسوس را پایین آورده است، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان، ۲(۵۱)، ۱۱۹-۱۲۸.

فتحی، حسن؛ موسی زاده، صدیقه. (۱۳۹۰). دیالکتیک هگل: سنتزی از دیالکتیک کانت در برابر دیالکتیک افلاطون. تاریخ فلسفه، ۲(۱)، ۴۹-۸۰.

فضایی، مهرداد. (۱۳۷۹). مفهوم حقیقت و واقعیت در فلسفه، دانش و مردم، ۱ (۶).

قرائی، مرتضی. (۱۳۸۳). ارسطو و مسئله جوهر، نامه حکمت، ۳، ۹۳-۱۱۰.

گنجی، اکبر. (۱۳۶۵). روش شناسی علوم، کیهان اندیشه، ۷۵، ۹-۸۰.

محدث اردبیلی، علی. (۱۳۵۵). مسائل مهم روانشناسی اجتماعی، تبریز: انتشارات دانشگاه آذر آبادگان.

مشکات، محمد و بینای مطلق، سعید. (۱۳۸۹). معانی وجود از دیدگاه افلاطون بر مبنای جمهوری، پارمنیدس و سوفیست. خردنامه، ۶۴، ۶۲-۷۷.

مطهری، مرتضی. (۱۳۶۱). شناخت در قرآن، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

مطهری، مرتضی. (۱۳۸۸). مجموعه آثار استاد شهید مطهری. ج ۱۵، تهران: انتشارات صدرا.

معصوم، حسین. (۱۳۸۴). مفهوم دیالکتیک در فلسفه افلاطون، فلسفه دین، ۱(۳)، ۱۰۷-۱۱۹.

نجفی افرا، مهدی. (۱۳۷۶). جوهر در فلسفه ارسطو، کیهان اندیشه، ۷۲.

نصری، عبدالله. (۱۳۷۵). خدا و انسان در فلسفه یاسپرس، تهران: آذرخش.

Barnes, H. e. & fletcher, r. (2016). Auguste Comte. In *encyclopaedia Britannica*, Retrieved 5 November 2016 from <https://www.britannica.com/biography/Auguste-Comte>

Brookes, B.C. (1980). *The foundations of information science: Philosophical aspects*. Journal of information Science, 2 (3-4), 125-133.

De Beer, F. (2015). *Information science as an interscience: rethinking science, method and practice*. Chandos Publishing.

Dick, A. L., & Weckert, J. (2003). *A philosophical framework for library and information science*. The Library Quarterly, 73(1), 73-77.

Fallis, D. (2006). *Social epistemology and information science*. Annual review of information science and technology, 40(1), 475-519.

Freeman, K. (1983). *Ancilla to the pre-Socratic philosophers: A complete translation of the fragments in Diels*, Fragmente der Vorsokratiker. Cambridge: Harvard University Press

Graham, D. w. (2016). Herakleitos. In *Stanford encyclopedia of philosophy*. <https://plato.stanford.edu/entries/heraclitus/>

Hjørland, B. (2000). *Library and information science: practice, theory, and philosophical basis*. Information processing & management, 36(3), 501-531.

Hjørland, B. (2004). *Arguments for philosophical realism in library and information science*. Library Trends 52(3), 488-503.

- Hjørland, B. (2005). *Library and information science and the philosophy of science*. *Journal of documentation*, 61(1), 5-10.
- Mark, J. j. (2009). *Plato*. In *ancient history encyclopedia*. Retrieved December 2, 2016 from <http://www.ancient.eu/plato/>
- Meinwald, c.c. (2016). *Plato*. In *encyclopaedia britannica*. Retrieved 20 November 2016 from <https://www.britannica.com/biography/Plato>
- Olafson, f. a. (2016). *Philosophical anthropology*. In *encyclopaedia Britannica*. Retrieved 20 November 2016 from <https://www.britannica.com/topic/philosophical-anthropology>
- Plato (1914). *Plato with an English translation: Theaetetus Sophist*. Translated by H. N. Fowler. London: William Heinemann
- Tanzella-Nitti, G. & Strumia, A. (2002).truth. In *Interdisciplinary Encyclopedia of Religion and Science*. Retrieved 11 December 2016 from <http://inters.org/truth>
- Taylor. C.c.w. (2015). *The Sophists*. In *Stanford encyclopedia of philosophy*. Retrieved December 3, 2016 from <https://plato.stanford.edu/entries/sophists/>
- Thornley, C., & Gibb, F. (2007). *A dialectical approach to information retrieval*. *Journal of documentation*, 63(5), 755-764.